



به بهانه بازدید
از موزه صلح
هیروشیما

باز هم ساداكو هزار دُرناي كاغذی اش

محمدناصری

احتمالاً برای شما هم پیش آمده است که کتابی را بخوانید و عمیقاً تحت تأثیرش قرار بگیرید. بعد آن کتاب را به آن‌هایی که دوستانشان دارید معرفی کنید و یا کتاب را بخرید و به آن‌ها هدیه دهید.

یکی از کتاب‌های دوست‌داشتنی دوره نوجوانی من، کتاب «ساداكو و هزار درناي كاغذی» بود؛ کتابی که «کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان» در سال ۱۳۵۹ چاپ کرد. من آن کتاب را از کتابخانه بسیار فعال محله‌مان به امانت گرفتم. بعدها آن را به خیلی‌ها معرفی کردم. در اواسط دهه ۱۳۶۰ هم که معلم مدرسه راهنمایی بودم، این کتاب جزو کتاب‌های مورد علاقه‌ام بود و به بهانه‌های متفاوت آن را به بچه‌های کلاس‌هایم هدیه می‌دادم.

ساداكو دخترکی ژاپنی بود که وقتی بمب اتمی آمریکا در هیروشیما ژاپن افتاد، فقط دو سالش بود. ده سال بعد بر اثر تشعشعات اتمی به سرطان خون مبتلا شد و خیلی زود در بیمارستانی در ژاپن درگذشت.

ساداكو در روایت این کتاب، کودکی پرجنب و جوش، فعال و بسیار پرتلاش بود؛ با شخصیتی دوست‌داشتنی و شیطنتهایی معصومانه. هنر او در زندگی‌اش چابکی و دوندگی‌اش بود. او از جمله بهترین دونده‌های مدرسه‌شان بود؛ دونده‌ای که باید در مسابقه مهمی شرکت می‌کرد و همین مسابقه دو، راز پنهان او را فاش کرد. او از جمله بچه‌هایی بود که در معرض تشعشعات اتمی بمب، به سرطان خون دچار شده بود.

ساداكو که حالا دوازده سال داشت و در اوج تلاش برای رسیدن به آرزوهایش بود، از پا افتاد و روی تخت بیمارستان خوابید.

در همان روزها که پشیمانی و یأس همه وجودش را پر کرده بود، یکی از صمیمی‌ترین دوستانش به ملاقاتش آمد. برایش یک قیچی و چند برگ کاغذ آورده بود. بعد، اولین درناي كاغذی را که با عشق درست کرده بود به او داد. او به ساداكو امید داد و گفت: «اگر هر بیماری، هزار دُرناي كاغذی بسازد، خداوند آرزویش را برآورده می‌کند و بیماری‌اش را شفا می‌دهد.»

از آن پس، ساداكو با امیدواری مشغول ساختن درناهای كاغذی می‌شود. اما هر روز که می‌گذرد حالش بد و بدتر می‌شود. ساداكو اما ساختن درناها را فراموش نمی‌کند. او با ناتوانی تمام، ششصد و چهل و چهارمین درناي كاغذی



کاغذی‌اش را می‌سازد، گرچه دیگر دست‌های ناتوان و چشم‌های کم‌سویش او را یاری نمی‌کنند و در حالی که آخرین درنا در دست‌هایش قرار دارد، روی تخت بیمارستان برای همیشه به خوابی ابدی می‌رود.

دوستان و هم‌کلاسی‌های او ۳۵۶ درنای دیگر می‌سازند و ساداکو را با ۱۰۰۰ درنای کاغذی، در حالی که تنها ۱۲ بهار از عمرش گذشته بود، به خاک می‌سپرند.

حالا ما بعدازظهر اول خردادماه سال ۱۳۹۷، همراه دوستان عزیزم **سیدمحسن گلدانساز** و **محمدرضا حشمتی**، همراه دو دانشجوی دکتری پداگوژی و برنامه‌درسی از دانشگاه هیروشیما یعنی **آقای میاموتو** و خانم **ماتسورا** در مقابل موزه صلح هیروشیما هستیم.

هوای بهاری هیروشیما در اوج لطافت و طراوت است. چند گروه دانش‌آموزی برای بازدید از موزه آمده‌اند؛ تصویری که در همه جای ژاپن به وفور دیده می‌شود؛ در خیابان‌ها، در ایستگاه‌های مترو، فضای بازار و در همه شهرها مثل کیوتو، اوساکا، ناگویا و حالا در هیروشیما. ظاهراً هر دانش‌آموزی در ژاپن، حداقل برای یک‌بار به همراه هم‌کلاسی‌های خود و با نظارت معلمشان از موزه صلح بازدید می‌کند. و حالا در اینجا تقریباً گروه‌های مختلف دانش‌آموزی، مثل همه‌جا، خیلی منظم، با لباس‌های فرم مدرسه، به موزه آمده‌اند. به چهره‌هایشان که نگاه می‌کنم، در میان دخترها ده‌ها «ساداکو» می‌بینم.

در بخش ورودی موزه، اولین چیزی که جلب توجه می‌کند، ساعتی بزرگ است که روی ۸:۱۵ دقیقه متوقف شده است. ۸:۱۵ صبح ششم آگوست ۱۹۴۵، لحظه‌ای که زمان در «هیروشیما» متوقف شد.

در طبقه همکف، در گوشه‌ای از سالن، گوشه‌هایی در اختیار علاقه‌مندان غیرژاپنی قرار می‌گیرند که اطلاعات موزه را به زبان انگلیسی در اختیار آن‌ها می‌گذارند. به لطف راهنمایان جوانان، هر کدام یک گوشه می‌گیریم. سالن طبقه فوقانی محل شروع بازدید است. در ابتدای ورود به سالن طبقه دوم، ماکت بسیار بزرگی از شهر هیروشیما، پیش و پس از بمباران را در معرض دیدگان ما قرار می‌دهد؛ ماکتی که با هنرمندی تمام، با نور و رنگ و حرکت و



آمریکاست، خانم «پروفیسور واتانابه» به خوبی توضیح می‌دهد که در ژاپن فرایند توصیف و تبیین پدیده‌ها مبتنی به توالی زمانی رخدادهاست و معمولاً از گذشته شروع می‌شود و به حال و آینده می‌رسد.

آنچه در موزه هیروشیما مشهود است،

همگی شرح و توضیح وقایع بوده؛ بدون جانبداری

آشکار. این مدل گزارش و شرح وقایع نه تنها در موزه

که در کلاس‌های درسی هم دنبال می‌شود. خانم واتانابه درباره

بازگویی تاریخ در کلاس‌های درسی ژاپن می‌نویسد: «در کلاس‌های

تاریخ در ژاپن، معلم، گذشته را، به ترتیب وقایعی که روی داده‌اند،

مانند یک قصه بازآفرینی می‌کند. در این حال، دانش‌آموزان وضع

هر دوره تاریخی را با تمام جزئیات در ذهن مجسم می‌کنند و

می‌کوشند با تصور احساس یک شخصیت تاریخی، از دریچه چشم

او به مسائل بنگرند. در واقع، در کلاس‌های ژاپن تمایل بر این است

که به رویدادهای تاریخی، به مثابه نتیجه طبیعی اقدامات و رفتار

شخصیت‌ها نگریسته شود و با متصل کردن این رویدادها به یکدیگر،

چارچوبی برای درک مفهوم تاریخ ارائه شود.

در این چارچوب زمان‌محور، در عین حال که رویدادها از طریق

کتاب درسی به دقت دنبال می‌شوند، تداعی عواطف

و روحیات شخصیت‌ها - یعنی نکته‌ای که در

کتاب درسی هیچ اشاره‌ای به آن نمی‌شود

- همچون واسطه‌ای برای درک تاریخ

عمل می‌کند. در واقع، در کلاس

تاریخ توانایی تداعی احساسات

جلوه‌های تأثیرگذار بصری، در عرض چند دقیقه، مروری بر یکی از بزرگ‌ترین فاجعه‌های تاریخ بشر دارد.

آنچه ما می‌بینیم شهری سرسبز، آرام، زیبا و با حرکت خودروها در خیابان‌ها است که در عرض چند دقیقه ناگهان به تلی از خاکستر تبدیل می‌شود. بمب دیگری که سه روز بعد بر سر مردم «ناکازاکی» فرود می‌آید، بالغ بر ده‌ها هزار کشته بر جای می‌گذارد.

در سالن اصلی، تصاویر بزرگی از مقاطع مختلف زمانی نصب شده‌اند.

در کنار هر عکس هم توضیحاتی به زبان انگلیسی و ژاپنی وجود دارد.

گوشی‌های ما توضیحات نوشته شده را به زبان انگلیسی می‌خوانند.

سالن در سکوتی غم‌انگیز فرو رفته است. همه در خودشان هستند.

این تعلق خاطر ژاپنی‌ها به این دست گفت‌وگو در فرهنگ مکتوب،

بقیه را نیز مجذوب خود کرده است.

ناخودآگاه به یاد بازدید از «موزه جنگ لهستان» می‌افتم. دو سال

قبل، بازدید از موزه جنگ آن کشور داشتم و آنچه از آن بازدید

به خاطر مانده، صدای انفجار، فریاد و غوغای جنگ است. ترکیب

نور، صدا و عکس‌های تکان‌دهنده، با صداهای وحشتناک بمب و

سلاح‌های مختلف و موسیقی، تأثیربرانگیز بود. بازماندگان جنگ که

با اشک و بغض جنگ را روایت می‌کردند نیز صدایی مظلوم داشتند.

موزه‌ای است که وقتی از آن بیرون می‌آیی، انگار از معرکه جنگ جان

سالم به در برده‌ای و حالا به یک شهر آرام قدم می‌گذاری.

اما موزه «صلح هیروشیما» این‌طور نیست. موزه صلح است نه جنگ!

این نوع نگاه به نگاه فرهنگی هر جامعه بستگی دارد. به نظرم در موزه

هیروشیما در ظاهر آرام و ساکت آدم‌ها، فغان و غوغایی است.

مثل فغان و غوغایی که در ظاهر خاموش کتاب‌های

جنگ در قفسه‌های کتاب نهفته است.

در کتاب «پرورش هنر استدلال» که الگوهای

تبیین اندیشه در فرهنگ آموزش ژاپن و





شخصیت‌ها، به مثابه داشتن توانایی تفکر و اندیشیدن است.»
در سالن بالا، تصاویر و قطعات فیلم و توضیحات، همگی شرح وقایع هستند. اما به سالن پایین که می‌رویم، تصاویر بمباران از زوایای مختلف به همراه نمونه‌ای از اشیاء و بازمانده‌هایی از زندگی آدم‌هایی است که نابود شده‌اند. جایی که ده‌ها دانش‌آموز ژاپنی گرداگرد آن حلقه زده‌اند و داستان کسانی را می‌خوانند که بی‌هیچ اختیاری، در معرکه‌ای تلخ و جانکاه قرار گرفته بودند:

■ سه‌چرخه شینیچی تنسوتانی که سه سال و ۱۱ ماه داشت و عاشق سه‌چرخه‌سواری بود. آن روز صبح، در مقابل خانه بازی می‌کرد که نوری در آسمان درخشید. او و سه‌چرخه‌اش سوختند. او همان شب کشته شد. پدرش فکر می‌کرد او کوچک‌تر از آن است که تنها و دور از خانه به خاک سپرده شود. پس او را با سه‌چرخه‌اش در حیاط پشتی خانه دفن کرد. در تابستان ۱۹۸۵، چهل سال بعد، پدرش او را به گورستان خانوادگی منتقل کرد و سه‌چرخه‌اش را بعد از ۴۰ سال به موزه صلح بخشید (عکس ۱).

■ ظرف غذای شیگرو اوریمین که سال اول دبیرستان بود. مادرش جسد او را صبح روز ۹ آگوست در کنار ظرف غذایش در مدرسه پیدا کرد. غذای خورده نشده شیگرو هم سوخته بود (عکس ۲).

■ تروایچی آساهی دانش‌آموز سال اول دبیرستان بود. او و ۲۳۵ دانش‌آموز دیگر مدرسه و معلم‌هایشان در معرض انفجار قرار گرفتند. تقریباً همگی آن‌ها بلافاصله بعد از انفجار کشته شدند. او به رودخانه‌ای افتاد و توسط یکی از همسایه‌ها پیدا شد و به خانه‌شان برده شد. اگرچه به شدت زخمی بود، ولی توانست درباره انفجار حرف بزند و آنچه را که برای دوستانش رخ داده بود، توصیف کند. او صبح روز ۹ آگوست درگذشت (عکس ۳).

و ده‌ها عکس دیگر که هر کدام داستانی داشتند: سربازی با زبان زخمی؛ شهری که به بیابان تبدیل شده بود؛ دشتی از قلوه سنگ؛ و البته عکس‌هایی که ارتش آمریکا از وقوع حادثه گرفته بود. و بالاخره ساداگو خوابیده در تابوت چوبی، به همراه عروسک کوچکش و در آرامش ابدی.^۲

در گوشه‌ای از سالن، فروشگاه‌های کتاب و منابع تصویری قرار داشتند. جالب بود که زندگی ساداگو در کتاب‌های مختلف برای گروه‌های سنی متفاوت روایت شده بود.

اما در بیرون از ساختمان موزه، در پارکی بزرگ به مساحت ۱۲۰ هزار متر مربع - که به «پارک یادبود صلح

هیروشیما» موسوم است - دو چیز جلب توجه می‌کند: اول، «یادمان صلح هیروشیما» یا «گنبد بمب اتمی» که بنای مخروطی و یادمانی از بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی است. گنبد گیناکو در فاصله نزدیکی از محل انفجار بمب اتمی در شهر هیروشیما قرار داشت، اما به صورت کامل تخریب نشد. این ساختمان در گذشته به‌عنوان مکانی برای توسعه صنعت هیروشیما مورد استفاده قرار می‌گرفت. زمانی که بمب منفجر شد، این ساختمان جزو معدود سازه‌هایی بود که توانست سرپا بایستد و باقی بماند. اکنون هم جزو میراث جهانی «یونسکو» به شمار می‌رود.

دوم، بین این سازه و موزه هیروشیما، گوری نمادین برای قربانیان هسته‌ای ساخته شده است. این گور خالی از یک مقبره طاق‌دار برای کسانی که به خاطر انفجار بمب و یا تشعشعات بعدی آن کشته شدند، تشکیل می‌شود. در زیر طاق مقبره، سنگی وجود دارد که نام تمامی قربانیان روی آن حک شده است. ادای احترام، کاری است که همه آن‌ها که با این بنا مواجه می‌شوند، به شکل‌های متفاوت و بنا به آیین و اعتقادات فرهنگی خود، انجام می‌دهند.

اما در این پارک مجسمه‌ای هم قرار دارد که کاملاً آشناست: «مجسمه ساداگو»؛ مجسمه‌ای که محصول علاقه دوستان ساداگو، خانواده و همه دوستداران او در سراسر دنیاست. روز پنجم می ۱۹۵۸ (مصادف با روز کودک در ژاپن) در پارک یادبود صلح هیروشیما، از این مجسمه پرده‌برداری شد. این بنا «یادبود صلح کودکان» نام دارد؛ مجسمه ساداگو و یک درنای کاغذی بزرگ که بالای سرش قرار گرفته است.

ظاهراً زمان بازدید از موزه صلح پایان یافته بود، اما ذهن من همچنان درگیر ماجرایش است. پیش خودم فکر می‌کنم: اگر این بمب را ژاپن روی یکی از شهرهای آمریکا انداخته بود، چه اتفاقی می‌افتاد؟ و آن‌ها امروز در موزه خود، این ماجرا را چگونه روایت می‌کردند؟ صلح می‌ساختند یا جنگ؟ باید با راهنمایان جوانان خداحافظی کنیم؛ با آن‌ها که ادب، نجابت، وظیفه‌شناسی، مهربانی و حس مسئولیتی بسیار بالا در سیمایشان کاملاً مشهود است. آن‌ها هنگام خداحافظی هدیه‌ای کوچک به ما می‌دهند؛ هدیه‌ای پرمعنا و زیبا. یک درنای کاغذی به اندازه یک بند انگشت، و یک درنا از جنس چینی که با ظرافت تمام ساخته شده است. درنای سفید که بال‌هایش را باز کرده است و می‌خواهد پرواز کند؛ بال‌هایی که با گل‌های سبزه و صورتی و آبی رنگ شده‌اند.

پی‌نوشت

۱. واتانابه، ماساکو (۱۳۹۲) پرورش هنر استدلال. ترجمه محمدرضا سرکار آرنی، علیرضا رضایی و زینب صدوقی. مؤسسه فرهنگی منادی تربیت. چاپ اول.
۲. این بخش (عکس‌ها و متن‌ها) از خبرگزاری ایسنا انتخاب شده است.

